

مرد جوان و دریا

انتخاب «جان کندی» به ریاست جمهوری آمریکا و بازگشت حزب دموکرات به حکومت بیم و امیدهای تازه‌ای در جهان برانگیخته. از واقعه «سوئز» ببعدهیچگاه آمریکا مانند امروز هیچ‌جا انگیز نبوده است. مردم بسیاری در سراسر دنیا منتظرند که در شیوه آمریکا تغییری پدید آید؛ گروهی از این تغییر بیمناکند و گروهی دیگر آنرا آرزو می‌کنند. لیکن وعده و نویدها را هنوز ابری از ابهام پوشیده است. آیا کندی و همکارانش توانائی و جسارت آنرا خواهند داشت که از راه کوتاه و کوفته گذشته منحرف گردند و به راهی قدم گذارند که خالی از سنگلاخ و چاله و گودال نخواهد بود؟ در دادن پاسخ نباید تعجیل کرد. حکومت هشت ساله جمهوریخواهان رفاه مادی و شکفتگی اقتصادی و پیشرفت نصیب مردم آمریکا نمود. بی آنکه جنگی درگیر گردد، کارخانه‌های اسلحه سازی، شرکت های نفتی و سرمایه‌داران بزرگ از رونق بازار برخوردار بودند و اکثریت ملت آمریکا از این رونق بهره گرفتند. بی سببی نبود که اندکی کمتر از نیمی از مردم به «نیکسن» رأی دادند و بدینگونه اعلام کردند که در نظر آنان روش گذشته مطلوب و معقول بوده است. با اینهمه پیروزی کندی را نباید ساده انگاشت. برخلاف آنچه بظاهر می‌نماید، تنها اختلاف چند هزار رأی او را از حریف خود جلو نیفکنده است. کیفیت امر بسی پر معناتر و مهم‌تر از کمیت آنست از نظر داخلی، آراء کسانی به جانب کندی رفت که داناتر و باخبرتر بوده‌اند؛ بیشتر ساکنان شهرهای بزرگ و مراکز صنعتی از نامزد دموکرات پشتیبانی نمودند. درین هواداران کندی گروهی از برجسته‌ترین و هوشمندترین افراد آمریکائی قرار داشتند که سالها بود از وضع کشور خود ابراز نگرانی می‌کردند. از نظر جهانی، خبر انتخاب کندی در غالب کشورها، خاصه در سرزمین‌های آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین باخرسندی بسیار شنیده شد. مردان بزرگی چون «نهر» و «سوکارتو» در همان لحظات اول اعلام رأی، شادمانی خود را بر زبان آوردند.

ملت آمریکا را چه بر آن داشت که از حکومت پیشین دست بردارد ؟ حقیقت اینست که امریکائیان برغم آسایش مادی و تنعم ، احساس تشویش کردند ؛ گفتی بیمی از آینده دردل آنان افتاد و معتقد شدند که تا دیر نشده است باید چاره‌ای اندیشید . کندی مبین و منادی این احساس گشت . مجله «تایم» نوشته است « کندی انتخابات را نبرد مگر برای آنکه پیام تشویش را چون خروشی برزبان آورد» . او گاه از بیم و گاه از امید با هموطنان خود سخن گفت . می گفت « در این دوران ، با دشواریهای بسیاری روبرو هستیم . آمریکا بدنام شده است . باید بر میزان تولید خود بیفزاییم . روسیه با قدمهای غول آسا بجلو می‌جهد . هفده میلیون آمریکائی شب سرگرسته بر بالین می‌گذارند . در وزارت امور خارجه ما تنها بیست و هفت عضو سیاه پوست است و حال آنکه افریقا اکنون بصورت مهم‌ترین منطقه دنیا در آمده است .»

موضوع سیاست خارجی در انتخابات گذشته تأثیری انکارناپذیر داشته است . در کشاکش انتخابات ، بیش از هر چیز حیثیت آمریکا مورد گفتگو قرار گرفت . کندی ادعا کرد که در سراسر جهان از حیثیت آمریکا کاسته شده است و گناه آنرا برگردن حکومت جمهوریخواه افکند . او گفت از هر پنج تن مردم روی زمین ، چهار تن با آمریکا مخالف شده‌اند . «ادلای استیونس» نیز ادعا کرد که کشورهای دوست آمریکا به بی‌طرفی گرائیده و کشورهای بیطرف با آن دشمن گشته‌اند . آمارهایی که در برخی از کشورهای اروپای غربی ، یعنی سرزمینهای دوست و متحد و هم‌فکر ایالات متحده تهیه شده بود ، نظر کندی را مبنی بر کاهش اعتبار آمریکا تأیید می‌کرد . اگر چنین آماري در آسیا و افریقا و امریکای جنوبی گردآوری شده بود ، بی‌گمان حقایق ناگوارتری را آشکار می‌ساخت .

میوه‌های تلخ درختی را که مرحوم «دالس» و همکارانش کاشته بودند ، دانه‌دانه رسید . در امریکای مرکزی و جنوبی ، در خاور دور ، در خاورمیانه و افریقا ، بسیاری از کسانی که مورد محبت و حمایت دولت جمهوریخواه بودند و دوست «دنیای آزاد» بشمار می‌رفتند ، از حکومت بزیر اقتادند . آمریکا بدشواری می‌تواند از شکست یاران از دست رفته خود احساس شرمساری نکند . اگر وضع بر همین منوال پیش می‌رفت ، کسی

نمی‌دانست که ایالات متحده تا چند سال دیگر می‌توانست سیادت خود را بعنوان يك کشور بزرگ ورهبر دنیای غرب نگاه دارد.

در این چند ساله دگر گونی‌هایی در جهان پدید آمده و همه می‌دانیم که این دگر گونیها به سود ایالات متحده نبوده. ناکامی آمریکا در آنست که سیر سیاست او با سیر زمانه هماهنگی نداشته است؛ دنیا بسوئی رفته است و او بسوئی. چنین مینماید که آمریکا تا با امروز مسائل دنیائی را بیش از حد ساده تلقی کرده است. او از توجه به مهمترین قسمتهای دنیا، یعنی آسیا و افریقا و امریکای جنوبی غفلت ورزیده. از این گذشته، آمریکا به اعجاز دلار بیشتر اعتقاد داشته است تا به اعجاز روح و دل انسانی. سیاست خارجی آمریکا با سادگی بسیار دنیا را بسه قسمت کرده بود: گروهی را دوست می‌شمرد، گروهی را دشمن و گروه دیگر را قابل اعتنا نمی‌دانست. تا همین چندی پیش «بیطرفی» در نظر آمریکا «مغایر اخلاق» بشمار می‌رفت و کشوری چون هند که عظیم‌ترین دموکراسی‌های دنیاست بچشم بد کمائی و بیگانگی نگریسته می‌شد.

اکنون آیا کندی و همکارانش خواهند توانست مشی سیاسی کشور خود را برای دیگر افکنند؟ باید اندکی صبر کرد تا نشانه‌هایی پدید آید، تنها بر حرف نمی‌توان تکیه کرد. مشکل اساسی در این راه، در داخل امریکاست نه در خارج آن. این نکته را بسیاری از صاحب نظران آمریکائی و از آن جمله «والتر لیمن» دریافته‌اند. اینان معتقدند که اگر دولت آینده بخواهد پیوندهای دوستانه و بارور و پایداری با کشورهای محروم برقرار کند، باید نخست حساب خود را از حساب شرکت‌های بزرگ و سوداگران زورمند جدا سازد. جز خوش باوران کسی باور نمی‌کند که همکاری «چستربولز» به سبب آنکه چند سالی در هند سفیر بوده است، یا «ادلای استیونس»، به سبب آنکه مردی روشن بین است و مقاله‌های دلپذیری در مدح آزادی و معنویت و فرهنگ نوشتند است، یا چند تن دیگر نظیر آنان، به تنهایی کافی باشد که دگر گونی‌ای در سیاست آمریکا پدیدار آورد. تغییری که آمریکا محتاج آنست باید از بیخوبن باشد، باید از تفاهم نسبت به احتیاج و احساس و توقع دنیای امروز سرچشمه گیرد، و گرنه محکوم به شکست خواهد بود. آمریکا ناگزیر خواهد شد که یکی از این دوراه را

برگزینند یا از فکر رهبری دنیای آزاد چشم ببوشد و بدوران عزلت خویش باز گردد یا با سیر زمانه همقدم شود؛ اگر راه سومی باشد جنگج است، امریکا تا با امروز بقدرت و ثروت خود نازیده است، و سپس بدوستانی که ادعا دارد در سراسر دنیا پراکنده اند. قدرت و ثروت او عظیم است، لیکن همه مشکلیها را حل نمی کند. و اما دوستانش، چگونه اند بعضی از این دوستان؟ گمان نمی رود که دوستی کسانی چون «باتیستا» و «چومبه» و «تروخیلو» مایه سرافرازی بوده، یا گرهی از کار گشاده باشد. دوستی نمر بخش آنست که با بهترین افراد کشوری باشد نه با بدترین آنها. همه ملت ها حتی نادان ترین و عقب مانده ترین آنها، در شناسائی دوست و دشمن خود شمی خاص بدست آورده اند. بادی که بر دنیا می وزد، آنقدر نافذ هست که در تاریک ترین دماغ ها نیز راه یابد. بنابراین، در دنیای آینده، برد با آنگونه سیاست ها، آنگونه رهبران و آنگونه «ایدئولوژیهای» خواهد بود که بر احتیاجات انسانی تکیه کنند؛ از اندیشه و تعقل و خصائل نیک کمک بگیرند، نه از جهل و تعصب و غرایز پست.

دوران سیاست، از نوع سیاستمداری «یسمارک» سپری شده است. اکنون در سیاست، حداقل حسن نیت و صراحت و صمیمیت لازم است تا کاری از پیش رود. باید در عمل نشان داده شود که سیاست در خدمت به انسانیت است نه برای سرگردان کردن و اسیر داشتن او، نه برای حفظ منافع گروهی خاص یا کشوری خاص. تا با امروز چون از سیاست نام برده می شد، دروغ و حیل و نقش بازی بیاد می آمد؛ تلگراف رمز بیاد می آمد و مهمانیهای با شکوه بیحاصل، در گوشی و دسیسه و معامله؛ کمتر توجهی به دردها و نیازمندیهای بسیار ساده و ابتدائی بشری می شد. ولی اکنون، چه سیاستمداران بخواهند و چه نخواهند، سیاست از درون کاخها میان کوچه و بازار کشیده شده است؛ حتی بدنبال آن تا صحرای افریقا و باطلاقیهای خاور دور نیز باید رفت.

همه می دانیم که دنیا تا با امروز خوب اداره نشده است، سراسر تاریخها مجموع ادبیات و آثار هنری گرانبارند از حدیث ناکامی انسانی، از ستمگریها و ستم کشیدنها، از نعمت برای گروهی و نکبت برای گروههای دیگر.

آدمی برای رهائی از این وضع نابسامان دست بانواع چاره جوئیها زده است؛

به مذاهب و فلسفه‌های گوناگونی دل بسته، به جادوگری و طلسم توصل جسته، چرخ و فلک را به کمک طلبیده؛ و بدینگونه این راه دراز را گاه با تلاش و گاه با تسلیم تا با امروز پیموده است. اینک، بشریت پس از پوئیدن‌ها و سرگردانیهای بسیار به کیمیائی دست یافته؛ یعنی کشف کرده است که چرا بدبخت است، مسبین بدبختی او چه کسانی هستند و چه باید بکند که از این بدبختی نجات یابد. این بزرگترین «کشف» دوران ماست، دوران آگاهی و جنبش خیل، مخرومان؛ این کشف از کشف اتم و پرواز آدمی به ماه و مریخ بسی خطیرتر و والاتر و شور انگیزتر است.

هیچ کشور مداری که روبه آینده دارد، نباید از توجه باین نکته بدیهی و روشن غفلت ورزد. سران حزب دموکرات چون هشت سال از غوغای فرمانروائی بدور بوده‌اند، لابد فرصت کافی داشته‌اند که در امر جهان امروز تأمل کنند. خوشبختانه رئیس جمهور جوان آمریکا چندی دریا نورد بوده است؛ اودریا را خوب می‌شناسد و می‌داند که چون موج‌ها برخاستند و خیزابها جنیدند، خواندن ورد و دعا و افکندن تربت سودی نمی‌بخشد. باید ارواح شریری را که در هیئت کشتیان، برانگیزنده طوفانند، دربند کرد؛ و گرنه این بار، کشتی نوح نیز شاید از معرکه جان بدر نبرد.

م. ع. اسلامی ندوشن

